



مقاله پژوهشی

سیدحسین حسینی^۱

علی بهرامی^۲

«تأسیس اصل» به مثابه روش مطالعه انتقادی؛ گزارش موردی *

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۰۲

چکیده

این مقاله از رویکردی انتقادی در مطالعات روش‌شناسی با عنوان «تأسیس اصل» یاد می‌کند و در پی تبیین این روش کاربردی برآمده است. روش «تأسیس اصل» در قالبی عینی و با مشارکت پژوهشگران حوزه علوم انسانی توضیح داده شده و براین اساس، پژوهشگران در مراحل چهارگانه و با معین شدن مطالعه‌ای موردی، به نتایج مشخصی رسیده‌اند و کاربردی بودن ساختار و محتوای روش، نشان داده شده است. از این رو پژوهش پیش‌رو از خصلت کارگاهی نیز برخوردار است و می‌تواند در مقیاس‌های مختلف دیگری نیز به کار بسته شود. نوشتار پیش‌رو بر اساس توجه به روابط سه‌گانه هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی، تأکید خود را بر توجه به اهمیت و جایگاه اعتباری روش‌شناسی در علوم اجتماعی و انسانی قرار داده است، در نتیجه، مبنای تبیین «تأسیس اصل»، وجود ضرورت در پاسخ به «چگونگی» نقد و در جهت تحقق فضای «نقدعلمی» در قلمرو علوم انسانی است. پیش از شرح و ارائه این روش کاربردی در حوزه مطالعات انتقادی، ریشه‌ها و مبانی معرفتی، و بروز و ظهور نقد علمی بیان شده تا به پیش زمینه‌های تکیه‌گاه عقلانی آن نیز توجه شود. همچنین در بدنه تحقیق و در اثنای توجه به روش «تأسیس اصل» بر حرکت در مسیر تفکر انتقادی به مثابه مقدمه‌ای بنیادین برای ورود به نقدپژوهی پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: روش‌شناسی، تأسیس اصل، نقدپژوهی، تفکر انتقادی، علوم انسانی.

drshhs44@gmail.com

۱. استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

alibahrami60@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تهران

Copyright © 2021, Author(s). This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>) which permits copy and redistribute the material just in noncommercial usages, provided the original work is properly cited.



مقدمه

اگرچه مفاهیمی مانند نقد و نقد علمی، در زبان ثابت نمی‌شوند و کاملاً در قاب و قالبی پایدار قرار نمی‌گیرند، اما نمی‌توان هر چیزی را که «نقد» نامیده شد، «نقد» دانست و پنداشت که «نقد»، هیچ معیاری ندارد و هرکوششی در باب تبیین نقد، حدود و ثغور آن و چیستی و چگونگی اش بیهوده و بی‌سرانجام است. در ادبیات علمی و پیشینه معرفتی علوم انسانی و اجتماعی ایران، بیش از آنکه به «چگونگی نقد» پرداخته شود، به چیستی آن مشغول شده‌اند. اگرچه پرسش از چیستی یک مفهوم، پرسشی بنیادین و از باب هستی‌شناسی، مقدم بر پرسش از چگونگی است، اما بیشترین حجم ادبیات تولید شده در حوزه نقد، به «چیستی نقد» اختصاص دارد و در این میان، «چگونگی نقد» به محاق رفته است. بر این اساس، حرکت علمی به سوی پاسخ‌هایی به پرسش از «چگونگی نقد» می‌تواند در حوزه علوم انسانی بر انضمامی شدن و به‌عینیت رسیدن بحث‌های انتزاعی و ذهنی کمک کند. پرسش از «چگونگی نقد» افزون بر ورود به حوزه معرفت‌شناسی نقد، پیوند و پیوستگی با روش‌شناسی آن دارد.

بدین ترتیب، حرکت به سوی نقد، مستلزم طی طریق از هستی‌شناسی، به معرفت‌شناسی و از معرفت‌شناسی به روش‌شناسی است تا در پرتو این حرکت عقلانی، بتوان به «نقد» رسید و از دایره سلاقی فراتر رفته و از «نقد عامی» به «نقد علمی» نزدیک شد، نقدی که ویژگی‌های مشخصی دارد. «نقد علمی» را از «نقد عامی» با مرزها و تمایزاتی می‌توان تفکیک کرد که از آن جمله عبارتند از: نظام‌مندی، ارائه مدل و الگو، قابلیت گفت‌وگوی علمی، توجه به دغدغه‌های اجتماعی و مسئله‌محوری، استدلال‌محوری و دوری از کلی‌گویی و توان تجزیه و تحلیل مسئله، تخصص‌محوری و رعایت حدود و چارچوب‌های حوزه‌های تخصصی علوم، توجه به نقاط قوت و امتیازات همراه با نظریه ضعف‌ها و کاستی‌ها، توجه به اصل تبیین و تحلیل کامل یک نظریه در ارائه الگوی نقد، استفاده از ادبیات تحقیقی به جای ادبیات تقلیدی، بهره‌مندی از ادبیات پیشرو و مفاهیم محرک به جای استفاده از ادبیات ایستا و مانع، ارائه الگوی نقد خلاق و پویا به نحوی که نقد بتواند مانند پلی، خواننده را از دیدگاه مؤلف به سمت ایده‌پردازی و تولید نظریه‌های جدید هدایت کند، تفکیک و توجه به خاستگاه (تحلیل بیرونی) و پایگاه (تحلیل درونی) یک نظریه، تفکیک نقد درون‌ساختاری (بنایی) به معنای تحلیل و بررسی میزان انسجام و نظم منطقی، با نقد برون‌ساختاری (مبنایی) یک اثر



به معنای تحلیل و بررسی میزان هماهنگی مفاد اثر با اصول و مبانی مفروض و نیز تحلیل و بررسی میزان هماهنگی، ارتباط و چالش مفاد اثر با مبانی و اصول دینی و اسلامی، ارائه نقد در قالب و شکل یک اثر علمی اعم از مقاله پژوهشی یا کتاب علمی یا یادداشت تحقیقی» (حسینی، ۱۳۹۷: ۹۹).

آنچه در باب تثبیت مفهوم «نقد» به انجام می‌رسد، یکی از حیاتی‌ترین و ضرورتی‌ترین فعالیت‌های نظری است که لازم است در حوزه علوم انسانی به آن توجه شود؛

هر کوشنده‌ی وادی علم می‌داند که در پرتو پندار و کردار انتقادی است که پویایی و آفرینندگی علمی تحقق پیدا می‌کند. وانگهی، بین درک عمیق متن علمی و نقد آن رابطه‌ی متقابل و دیالکتیکی وجود دارد؛ به این معنا که خوانش نقادانه، درک مطلب را عمیق‌تر می‌کند و همچنین درک ژرف‌تر متن علمی، ممکن است بر انگیزاننده‌ی نگرش و عمل نقد نسبت به آن اثر باشد. نقد با پرسش‌انگیزی همراه است و در واقع هرچه مطلبی ژرف‌تر درک شود، امکان شکل‌گیری پرسش دقیق‌تر و ژرف‌کاوی در آن مطلب بیشتر فراهم شده، در پی آن توسعه‌ی علمی میسر می‌شود (ارشاد، ۱۳۹۳: ۴۶).

اساساً نقد در مطالعات و فعالیت‌های علمی، وضعیتی ویژه دارد، اگرچه کار علمی با پرسش‌گری آغاز می‌شود، اما بسیار پیش می‌آید که پای «نقد» میان میدان علمی گشوده می‌شود. «نقد، ادامه‌ی طبیعی مطالعات هوشمندانه است و به جرئت می‌توان گفت در مطالعات علمی، نقد، لازمه‌ی هرگونه عمل نوشتن و گفتن و شنفتن است» (هوف، ۱۳۶۵: ۱۶). حرکت در مسیر نقد صحیح و روش‌مند، مسیر علم را می‌گشاید و اساساً یکی از مراحل اصلی و بنیادین پیشرفت علمی، نقادی است. از این‌رو دانشمند و اهل علوم انسانی نمی‌تواند از نقد اصولی برکنار باشد؛ زیرا بدون آن فتح‌بایی در علم به‌وجود نخواهد آمد:

۱- ما برخی مسائل را احتمالاً به‌وسیله‌ی برخورد تصادفی با آنها، گزینش می‌کنیم؛ ۲- ما می‌کوشیم مسائل را با ارائه‌ی یک نظریه، به‌منزله‌ی یک راه‌حل موقت، حل کنیم؛ ۳- معرفت ما از رهگذر بحث نقادانه درباره‌ی نظریه‌های مان و به‌وسیله‌ی حذف برخی از خطاهای مان رشد می‌کند و به این ترتیب می‌آموزیم که مسائل نظریه‌های مان را درک کنیم و به‌نیاز برای ارائه مسائل جدید پی ببریم؛ ۴- بحث نقادانه درباره‌ی حتی بهترین نظریه‌ها، همواره مسائل تازه‌ای را آشکار



می‌سازد. اگر بخواهیم این چهار مرحله را در قالب چهار کلمه بیان کنیم، باید بگوییم: مسائل - نظریه‌ها - نقادی - مسائل جدید. از این چهار مقوله بسیار مهم، آنچه بیش از همه مشخصه علم است، عبارت است از حذف خطا از رهگذر نقادی؛ زیرا آنچه را به نحو مبهم عینیت علم و عقلانیت علم می‌نامیم، صرفاً جنبه‌هایی از بحث نقادانه درباره نظریه‌های علمی هستند (پوپر، ۱۳۸۹: ۲۹۲).

ارتباط سه‌گانه «هستی‌شناسی»، «معرفت‌شناسی»، «روش‌شناسی»، ارتباطی چندسویه بوده و طبعاً مسیر حرکت به سوی نقد، مسیری دوطرفه است. با درک ضرورت توجه به چگونگی نقد، این پژوهش بنا دارد تا با تکیه بر پرسش از چگونگی نقد، به بیان یک روش شناختی-کاربردی پردازد؛ زیرا لازم‌آ رسیدن به فضای علمی در حوزه علوم انسانی، رسیدن به نقد روش مند است؛ یعنی اگر نقد در یک فضای علمی و به معنای درست آن گسترش پیدا نکند، کار علمی به سرانجام خود نخواهد رسید. در بُعدی کلی‌تر باید گفت درباره بسیاری از مفاهیم در حوزه علوم انسانی نمی‌توان به تعریفی ناب و بنیادین رسید؛ چه اینکه، مفاهیم شناورند و دچار تثبیت معنایی دائمی نمی‌شوند، اما در برابر این مفاهیم باید کوشید تا آنها را در نقطه‌ای تثبیت کرد؛ «خلق معنا به مثابه یک فرایند اجتماعی شامل عمل تثبیت معناست. ما پیوسته از طریق قراردادن نشانه‌ها در شبکه روابط نشانه‌های دیگر، تلاش می‌کنیم تا معنای‌شان را تثبیت کنیم» (سلطانی، ۱۳۹۲: ۷۳).

با ثابت کردن این مفاهیم-که قطعاً و ذاتاً موقتی خواهد بود- می‌توانیم حرکت صحیح‌تر، روشن‌تر و غایت‌مندتری در حوزه علوم انسانی آغاز کنیم. کوشش ما در تثبیت مفاهیمی چون «نقد» یک نتیجه اساسی در بردارد و آن، امکان اجماع پارادایمی است. اجماع دانشمندان، اندیشمندان و محققان و دانشجویان و همه کسانی که به نحوی دستی در تولید ادبیات در حوزه علوم انسانی دارند: (پارادایم، به فعالیت دانشمندانی که در چارچوب آن به تحقیق مشغولند، نظم می‌دهد و فعالیت‌های آنها را تنظیم و بین آنها اجماع برقرار می‌کند) (معینی علمداری، ۱۳۹۴: ۳۹).

بنابراین کوشش ما در تثبیت مفاهیمی چون «نقد» و البته به طور دقیق‌تر «نقد علمی» ارتباطی به آنچه در حقیقت «نقد» است، دارد، اما ما نمی‌دانیم و نمی‌توانیم ادعا کنیم که همه «آن» است، بلکه می‌دانیم تلاش برای اجماع در تثبیت مفهومی چون «نقد علمی» در نهایت ما را به حرکت عملی بسیار نزدیک می‌کند و از این رو برای جامعه علمی



ضروری است. «نقد علمی... سنجیده و روشمند یکی از سازوکارهای مهم و ضروری برای پویایی و توسعه درون‌زای علم است. می‌توان تحقق نقد به‌عنوان یک ضرورت اجتماعی در فضای علمی را بر مبنای پارادایم پیوند متقابل کارگزار-ساختار تحلیل کرد» (ارشاد، ۱۳۹۳: ۵۳).

پس تلاش برای تثبیت مفهومی چون «نقد»، تلاش ضروری برای عبور از سردرگمی علمی و ایجاد اجماع علمی و در نهایت حرکت علمی در قلمرو علوم انسانی است. براین اساس، تکیه بر واقعیت‌ها و معیارهای منطقی می‌تواند گامی جدی به‌سوی تبیین مفهوم نقد علمی باشد:

مرسوم این است که برای نقد یک اندیشه، آن را با داده‌های تجربی و معیارهای منطقی تطبیق کنند و میزان معقولیت آن را بسنجند... باید تأمل کرد که تمام این موارد، یعنی داده‌های تجربی، معیارهای منطقی و برآیند این دو در سنجش علمی، مورادی است که تا حدود زیادی، داخل یک نرم‌افزار فکری-تربیتی معنا می‌شود (مردیها، ۱۳۸۵: ۱۰).

براین اساس یکی از روش‌های مطالعه دقیق و همچنین نقد روش‌مند یک اثر یا دیدگاهی علمی، بهره‌گیری از شیوه «تأسیس اصل» است. این روش از رویکرد نقدپژوهی در سلسله کارگاه‌های متد نقد، اصول راهنمای تنظیم مقالات نقد و نیز مطالعات روش‌شناختی و نقدپژوهی برآمده است (حسینی، ۱۳۹۹).

پژوهش پیش‌رو به توضیح و تبیین روش «تأسیس اصل» پرداخته است، اما پیش از طرح جزئیات این روش کاربردی، برای روشن‌تر شدن فضا و پیش‌زمینه‌های معرفتی و درک ارتباط میان معرفت‌شناسی و روش‌شناسی، مروری بر ریشه‌های معرفتی نقد علمی خواهیم انداخت.

۱. پیش‌زمینه‌های معرفتی نقد

مسئله نقد، بنیانی فلسفی دارد و با سه‌گانه‌های هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، و روش‌شناسی مرتبط است. در خصوص ریشه‌های معرفتی نقد می‌توان به آغازگاه تفکر فلسفی و منهج عقلی سقراط نگاهی دوباره انداخت، چه اینکه رهیافت او، مبتنی بر «نقد» و روش او مبتنی بر «گفت‌وگو» بود و شاید به‌همین دلیل «تا به امروز، نوشته‌های



سقراط، افلاطون و ارسطو در تاریخ اندیشه بی‌ماندند. اما تنها این اندیشه‌ها نیستند که برجسته‌اند، بلکه رویکرد انتقادی و نگرش پرسش‌کننده آنهاست که محور تفکر غربی را تشکیل می‌دهد...» (شارون، ۱۳۸۵: ۲۵).

متونی که از طرف افلاطون در قالب رساله‌هایی چون آپولوژی و کریتون، منون و غیره به دست ما رسیده، حکایت‌گر «نقد» بسیار جدی سقراط به زیست یونانیان است؛ زیستی که سیاست، اخلاق، آداب و رسوم و همه شئون زندگی را در بر می‌گرفت. سقراط اساساً با نقد سوفسطائیان، راه فلسفه را گشود. او از «نقد» آنچه هست - در آن -، فلسفه‌ورزی را که مبتنی بر استدلال محض عقلی بود، آغاز کرد. رساله‌های سقراطی افلاطون، به‌طور کامل «نقد» است و سقراط از دل این «نقد»، سنتی عقلانی در قالب فلسفیدن آغاز می‌کند و به یونانیان و بعدها به جهانیان آن را می‌آموزد: «سقراط سنت عقلانی و اخلاقی را پدید آورد که اروپا از آن زمان با آن زندگی کرده است» (تیلر، ۱۳۹۱: ۱۱).

اما آنچه در قالب نقد از سقراط بروز می‌کند، پرسش‌های بنیادین اوست؛ پرسش‌هایی که جز از رهگذر رهیافت و رویکرد نقدمحورانه سقراط، امکان بروز و ظهور نداشت. سقراط ابتدا از رهگذر نقد پرسش می‌کند و پرسش‌ها را برای رسیدن به پاسخ‌هایی به گفت‌وگو می‌گذارد. اما رابطه دو طرفه «نقد» و «فلسفه» آنجا نمایان می‌شود که همه نقدهای بعدی سقراط بر تفکر فلسفی اش استوار است. او با «نقد» به «تفکر» می‌رسد و از «تفکر» دوباره به نقد بعدی و از آن، دوباره گستره تفکر فلسفی اش بیشتر و بیشتر می‌شود: «گفت‌وگو، عرصه‌ای است که فرزند نفس در آن قدم می‌گذارد و به جهان رخ می‌نماید، این را شاید بتوان بزرگ‌ترین و مهم‌ترین میراث سقراط دانست، سقراط به این ترتیب پایه‌گذار روشی است که در آن شخص می‌تواند با خودانتقادی مدام، به حقیقت تقرب حاصل کند...» (قرلسفلی، ۱۳۸۶: ۱۹۰-۱۸۹).

امانوئل کانت، فیلسوف اثرگذار دوران مدرن نیز راه تفکر فلسفی خویش را از «نقد» گذرانند. اگر چه او روش گفت‌وگو را در پیش نگرفت اما رهیافت نقد محورانه اش ثابت کرد که از پس دوهزار سال فعالیت فکری بشر بعد از سقراط، آنچه فلسفه را فلسفه می‌کند، رویکرد نقادانه آن است. کانت از راه نقد عقل به میدان تفکر فلسفی گام نهاد. سه کتاب بنیادین کانت همگی با نقادی پای به میدان تفکر فلسفی می‌گذارند: «کانت سه کتاب به نام نقد دارد که نقد



عقل محض، نقد عقل عملی، و نقد قوه حکم باشد؛ از این رو آنها را به اختصار نقد اول دوم و سوم می‌نامند» (کاپلستون، ۱۳۸۷: ۲۲۹). او در مسیر فلسفه خویش مانند سقراط از نقد به فلسفه و از فلسفه به نقد و دوباره از نقد به فلسفه می‌رود و این رابطه دوطرفه را به خوبی نشان می‌دهد.

کافی است رجوعی گذرا به سه گانه کانت داشته باشیم تا عمق رهیافت نقد محور او را در آثارش دریابیم. او مشتاق است عقل را به وسیله نقد و نقادی رشد دهد:

جزمیت، جریان عمل جزمی عقل محض است، بدون انتقاد قبلی از قوای خود. کانت می‌خواهد این نقد و انتقاد را بر عهده بگیرد. پس محکمه‌ای که مابعدالطبیعه را باید در حضور آن آورد، چیزی جز تحقیق انتقادی خود عقل نیست؛ یعنی تحقیق انتقادی در قوه عقل با رجوع به تمام شناخت‌هایی که عقل کوشش می‌کند تا مستقل از هرگونه تجربه‌ای به آنها دست یابد (کاپلستون، ۱۳۸۷: ۲۳۱).

این مسئله از نیمه دوم قرن بیستم و تاکنون نیز در تفکر فلسفی و در قامت فلسفه پست مدرن ظهور دارد. پست مدرن‌ها راه فلسفی خویش را از نقد ثابتات و بدهیات اندیشه مدرن گشودند و نیچه در گشودن این راه پیش قدم شد. «نیچه نخستین متفکر بزرگی است که در مقابل همه ارزش‌ها و آرمان‌های مدرن ایستاده و از چند و چون آنها پرسیده و کوشیده است هم آنها را مورد نقد و بررسی قرار دهد» (کهنون، ۱۳۸۵: ۳). بودیاری، فوکو، دریدا و بسیاری دیگر از فیلسوفان، کوشیدند تا با نقد انگاره‌های فلسفی مدرنیته، راه دیگری را در تفکر آغاز کنند. در میان این فیلسوفان، رهیافت نقد محورانه اصل بود، اگرچه در روش، هم گفت‌وگوی سقراطی را و هم غیر آن را برگزیدند. «پست مدرنیسم، مجموعه‌ای از تفکرات و نظریه‌ها در زمینه‌های علم و معرفت، سیاست، هنر و ادبیات و سرانجام معماری است که شاید با تسامح بتوان وجه مشترک همه آنها را در نقد مدرنیسم و به چالش خواندن مواضع کلیدی و اساسی مدرنیسم دانست» (قادری، ۱۳۹۲: ۱۵۴). این فلسفه با متفکران پرتعدادی که هر کدام به شکلی آن را نمایندگی می‌کنند، آکنده از نقد است، نقد روایات‌ها، نقد مفاهیم و حتی نقد نقد.

آنچه امروز تفکر پست مدرن شناخته می‌شود، آمیزه‌ای است از نگرش ساخت‌گرا و هرمنیوتیکی و در اندیشه‌های نیچه، ویتگنشتاین، هایدگر، لاکان، دریدا و فوکو ریشه دارد. مبانی فلسفی و نظری تفکر پست مدرن در نحله



پساساخت‌گرایی شکل گرفت... همه این جریان‌های فکری به عمل سوژه‌محور یا فلسفه آگاهی، بدین بوده و گفتمان فلسفی مدرنیته را به نقد کشیده‌اند. شکل روشنی از این نقد را می‌توان در اندیشه فلسفی هایدگر یافت. هایدگر در آثار خود، از جمله در هستی و زمان (۱۹۲۷)، به نقد‌گرایی دکارتی به‌منزله روش بنیادی مدرنیته پرداخت... اندیشه نیچه نیز یکی دیگر از سرچشمه‌های تفکر پاساساخت‌گرا و پست‌مدرن است که ضرورت هرگونه رابطه ثابت میان فاعل شناسایی و موضوع شناسایی را نفی می‌کند؛ به‌ویژه‌گرایی ضد ایدئالیستی، تفکر اقفی و مرکززدایی او و نقد وی بر علم مدرن در تفکر پست‌مدرن مؤثر بوده است... (بشیریه، ۱۳۹۲: ۳۰۲-۳۰۱).

بدین ترتیب پیوستگی عمیق میان نقد و فلسفه به‌عنوان نوعی از تفکر عقلانی نشان می‌دهد که روی آوردن به «نقد علمی» (حسینی، ۱۳۹۷ب) بدون التفات به معرفت‌شناسی، دشوار می‌نماید. «نقد» را آنگاه می‌توان جدی انگاشت که در مبانی معرفتی خاصی ریشه داشته باشد. تثبیت مفهوم نقد برای امکان اجماع و ایجاد تحرک علمی در علوم انسانی لازم و ضروری است و از طرفی رابطه نقد و تفکر رابطه‌ای دو طرفه و از جنس «وجودی» است. بدون «نقد»، معرفتی شکل نمی‌گیرد و بدون معرفت، نقدی قوام نمی‌یابد. از این رو با زمینه‌هایی این چنین، حرکت به سوی حلقه سوم از سه‌گانه هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی، یعنی «روش‌شناسی» می‌تواند تکمیل‌کننده زنجیره شکل‌گیری «نقد علمی» باشد.

۲. روش «تأسیس اصل»

در ادامه این مقاله، به گزارش پژوهشی از نحوه اجرای روش اشاره می‌شود تا با مراحل آن به‌گونه‌ای عملیاتی و کاربردی، آشنایی بیشتری حاصل شود. تردیدی نیست که به‌کارگیری این شیوه پژوهشی در دوره‌های پژوهش‌محور در قلمرو علوم انسانی و یا دوره‌های تحصیلات تکمیلی کارشناسی ارشد و دکتری و نیز کارگاه‌ها و مجامع علمی-پژوهشی که در صدد تولید مفاهیم نو و زمینه‌سازی خلاقیت‌های فکری و تولید نظریه‌پردازی‌های علمی می‌باشند، راهگشا خواهد بود. این شیوه پژوهشی و رویکرد انتقادی، در دوره مذکور با مشارکت جمعی از پژوهشگران علوم انسانی^۱ به‌انجام رسید که شامل مراحل چهارگانه به شرح ذیل بود:



مرحله	نوع فرآیند
مرحله اول	طرح پرسش + مطالعه هدفمند یک اثر علمی
مرحله دوم	جمع‌آوری پاسخ‌ها
مرحله سوم	توزیع پاسخ‌ها + تطبیق و مستندسازی روش‌مند
مرحله چهارم	تأسیس اصول ترکیبی + ارائه تحلیل

جدول شماره ۱

۱-۲. مرحله اول: طرح پرسش به همراه مطالعه هدفمند یک اثر علمی (کتاب)

در مرحله نخست از پژوهشگران خواسته شد پس از مطالعه فصل اول کتاب پیامبر وحدت^۱، حداقل ۱۵ اصل روش‌شناختی-تاریخی، استخراج و استنباط کنند.

در توضیح پرسش آمده بود:

۱. «تأسیس اصل» کنید؛ بدین معنا که پس از مطالعه کتاب، برداشت‌های خود را مستند به مفاد کتاب، به صورت

فیضان ذهنی و در قالب یک گزاره خبری بنویسید.

مقصود از «اصل» در اینجا، طرح اصولی پژوهشی-روش‌شناختی است، بدین معنا که هر اصل، به‌عنوان مبنایی موثر و نقش‌آفرین در «حل» و «تحلیل» مسائل علمی باشد. حل و تحلیل مسائل علمی، برآمده از تعریف برگزیده پژوهش است به معنای فرآیند تجزیه و تحلیل و جستجوی متدیک (روش‌مند) در یکی از حوزه‌های علم پیرامون یک مسئله علمی برای کشف یا ابداع یا مرزافکنی دروازه‌های دانش. اصول روش‌شناختی، اصولی‌اند که در حوزه مطالعات روش‌شناختی به‌شمار می‌آیند، در مقابل اصول معرفت‌شناختی، اصول هستی‌شناختی و یا اصول انسان‌شناختی، در حوزه مطالعات فلسفی، کلامی، دینی و غیره.

۲. اصول تاریخی نیز اصولی‌اند که مصداق مطالعات تاریخی و در محدوده دانش تاریخ به حساب آیند؛ در برابر

اصول فلسفی، روان‌شناختی، ادبی، اقتصادی، کلامی، تربیتی، عرفانی، جامعه‌شناختی، سیاسی، تربیتی، فقهی،



«تأسیس اصل» به مثابه روش مطالعه انتقادی؛ گزارش موردی

قرآنی، حقوقی، اخلاقی، هنری، و الهیاتی.

۲-۲. مرحله دوم: جمع آوری پاسخ ها

در مرحله دوم، پاسخ پژوهشگران به پرسش فوق، جمع آوری شد که گزارش نهایی نتیجه تأسیس اصول توسط پژوهشگران فوق به قرار زیر بود؛ (گفتنی است به دلیل ضرورت پرهیز از زیاد شدن حجم این مقاله فقط بخشی از نمونه‌های نوشته‌های پژوهشگران، آن‌هم با تلخیص بسیار، در اینجا آمده است):

گزارش پژوهشگر ۱:

۱. کوشش علمی در مسیر کشف روابط علی رخدادهای تاریخی، موجب شکل‌گیری تاریخ تحلیلی می‌شود. (ص ۷۳)
۲. در روش ابن‌خلدون، تحلیل با تاریخ ملازمت علمی دارد. (۷۶)
۳. شناخت سیره پیامبر ﷺ یکی از روش‌ها برای کسب معرفت دینی است. (۷۸)
۴. تاریخ تحلیلی بر اساس روش «تک‌نگاری» پیش نمی‌رود، بلکه مبتنی بر روش «کل‌گرایانه» است. (۷۹)
۵. روش تاریخ تحلیلی پیوند اساسی با منطق و فلسفه دارد. (۸۰)
۶. در تاریخ نقلی می‌توان به روش استقراء تجربی تکیه کرد. (۸۱)
۷. تاریخ نقلی در روش، مقدم بر تاریخ تحلیلی است. (۸۵)
۸. روش تاریخی قرآن کریم، ترکیبی از شیوه نقلی و تحلیلی است. (۸۸)
۹. از عوامل درونی اختلافات در تاریخ اسلام، روش پریشان و پراکنده‌گویی در موضوعات است. (۹۶)
۱۰. سنت سیره‌نویسی مسلمانان، روشی نقلی دارد. (۱۰۲)
۱۱. نقد روشمند برای عبور از تاریخ نقلی صرف، ضرورت دارد. (۱۰۷)
۱۲. تحلیل سیره نبوی به روش حکمت‌یابی نیاز دارد نه علت‌یابی. (۱۱۵)
۱۳. روش تحلیلی جامع‌نگر به تبیین و فهم تاریخ اسلام و سیره نبوی کمک شایانی می‌کند. (۱۲۷)
۱۴. روش‌های تحلیلی باید با موضوع موردسنجش خود هماهنگ باشد. (۱۳۳)



۱۵. اسناد و اطلاعات، تمام حقیقت تاریخی را نمایان نمی‌کنند، بلکه به تحلیل و نظم دادن نیاز دارد. (۱۳۶)
۱۶. روش مناسب برای مطالعه تاریخ، سه مرحله دارد: مشاهده، فرضیه‌سازی، دستیابی به قوانین کلی. (۱۳۶)
۱۷. روش تحلیلی جامع‌نگر به باروری نظریه‌پردازی در تاریخ اسلام و سیره نبوی می‌انجامد. (۱۳۸)

گزارش پژوهشگر ۲:

۱. تحلیلگر متون تاریخی ضرورتاً باید متون را نقادی کند. (ص ۱۰۸)
۲. ضرورت استفاده از روش نقلی و تحلیلی برای بررسی سیره نبوی. (۷۳)
۳. فلسفه تاریخ در مجموع مباحث فلسفی قرار دارد. (۷۴)
۴. مطالعه تاریخ صدر اسلام با استفاده از روش جامع‌نگر و پاسخ به مسائل روز. (۷۵)
۵. عدم یک‌سونگری و استفاده از روش‌های مختلف برای شناخت سیره پیامبر ﷺ. (۱۱۱)
۶. استفاده از روش تحلیلی برای نقد متون تاریخی و دینی. (۱۱۲)
۷. امکان مطالعه تاریخ نقلی سیره پیامبر ﷺ به وسیله روش جامع‌نگر وجود دارد. (۱۱۳)
۸. توجه به ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی یا عوامل درونی و بیرونی تاریخ‌نگاری سیره پیامبر ﷺ و لزوم استفاده از روش تحلیلی. (۹۴-۹۸)
۹. تحلیل ابعاد زندگی پیامبر ﷺ رهنمون اصولی است که می‌تواند راهکارهای عملی زندگی امروز را فراهم آورد. (۷۸)
۱۰. تعیین هدف، استخراج روش ترکیبی، استفاده از داده‌های تاریخی و تحلیل و توصیف نتایج. (۸۳)
۱۱. رویدادهای تاریخی عینیت تام ندارد، بلکه مورخ باید درک زمانی و مکانی از وقایع داشته باشد. (۸۴)
۱۲. تاریخ نقلی از جهت روش، مقدم بر تاریخ تحلیلی و از جهت رتبی، تاریخ تحلیلی مقدم بر تاریخ نقلی است. (۸۵)
۱۳. فرایند تحلیل برگرفته از سه فراز محوری نقلی، تاریخی و دسته‌بندی تقدم و تأخر وقایع است. (۱۲۷)



۱۴. تاریخ نقلی به دلیل فراهم‌آوری مقدمات اسنادی، مقدم بر تاریخ تحلیلی است. (۸۷)
۱۵. معرفت تبدیلی، زمینه برای معرفت تعقلی است تا جایگاه تاریخ در اندیشه بشر مشخص شود. (۸۶)
۱۶. مقایسه انواع تاریخ و مشخص ساختن تمایز فلسفه تاریخ با آنها. (۷۷-۷۴)
۱۷. تمییز نگاه نقلی، تحلیلی و تعیین جایگاه نظام‌مندی یا استخراج روش. (۹۳)
۱۸. کافی نبودن نصوص نقلی و لزوم تحلیل تاریخی از متون گذر. (۱۱۳)
۱۹. استفاده از روش تحلیل جامع‌نگر (۱۳۱-۱۲۷)

گزارش پژوهشگر ۳:

۱. تاریخ تحلیلی باید پیش‌زمینه‌ها و پیامدهای پسین یک رویداد را بررسی کند. (ص ۷۸)
۲. کاربرت تاریخ تحلیلی راهکارهایی عملی برای جامعه کنونی ما نشان می‌دهد. (۷۹)
۳. امکان تحلیل جامع در مطالعه تاریخ با نگرش کلی حاصل می‌شود. (۸۰)
۴. در چارچوب تاریخ تحلیلی تشکیل سلسله‌ای از قضایا و حرکت استدلالی از قضیه‌ای به قضیه دیگر ضروری است. (۸۷)
۵. در یک روش تاریخی نقطه شروع با تاریخ نقلی و ادامه کار با تاریخ تحلیلی است. (۹۳)
۶. کاربرت قواعد و اصول تحلیل، مرز میان ذهن‌گرایی ناخودآگاه با غرض‌ورزی‌ها در تحلیل تاریخی است. (۹۷)
۷. کشف نگاه فلسفه تاریخ یک مورخ در تحلیل اندیشه او از تاریخ مؤثر است. (۹۹)
۸. برای تحلیل تاریخی باید به میزان ممکن به چارچوب‌های عصر پدیده‌ها نزدیک شد. (۱۱۲)
۹. برای یک پژوهش تاریخی، تاریخ نقلی و تحلیلی باید توأمان به کار رود. (۱۱۶)
۱۰. اصل اساسی تحلیل تاریخی، بررسی منقولات با نقد روش مند است. (۱۲۴)
۱۱. تحلیل تاریخی بدون توجه به دیدگاه‌های گوناگون امکان موفقیت ندارد. (۱۳۲)
۱۲. در تحلیل تاریخی حرکت براساس تسلسل وقایع لازم است. (۱۴۱)



۱۳. در تحلیل رویدادهای تاریخی باید از اندوخته‌های علوم دیگر استفاده کنیم. (۱۴۴)

۱۴. هر روش تحلیلی باید هماهنگ با موضوع مورد سنجش خود باشد. (۱۴۵)

۱۵. روش تاریخی، کاربست سه مؤلفه نقل، نقد و تحلیل است. (۱۴۸)

۲-۳. مرحله سوم: توزیع پاسخ‌ها به‌همراه تطبیق و مستندسازی روش‌مند

در مرحله سوم، تمامی پاسخ‌های جمع‌آوری شده (اصول مستخرج) در میان همه پژوهشگران توزیع شد و در این دور پژوهشی تکمیلی، از آنها درخواست شد با روش زیر و به‌صورت نظام‌مند، به تأسیس اصول ترکیبی مبادرت ورزند.

تفاوت این مرحله با دور پیش این است که اصول مستخرج دور نخست، با شیوه فیضان فکری استخراج شده و تلاش بر این بود تا جای ممکن، اصول و مبانی متکثر و متفاوتی از متن استخراج شود و از این‌رو، طبیعی بود که معمولاً طبقه‌بندی و اولویت‌بندی تعریف شده‌ای نداشتند. اما در این دور پژوهشی، اصول فوق بر مدار و روش خاصی و به‌صورت مسئله‌محور، نظام‌مند شده و زمینه برای هماهنگی و سازواری اصول تا دستیابی به یک تحلیل نهایی جامع فراهم خواهد شد.

در توضیح پرسش مرحله سوم آمده بود:

با مرور بر تمامیتون حاوی اصول اولیه مستخرج از کتاب پیامبر وحدت (متون گزارش پژوهشگران فوق)، مراحل زیر را بر اساس «مدل ترکیبی تأسیس اصل»، به‌انجام رسانید:

۱. دوباره در هر مورد، تطبیق اصل کرده؛ یعنی مواردی که زیر مجموعه مفهوم اصول، یا اصول روش‌شناختی یا اصول روش‌شناختی تاریخی قرار نمی‌گیرند، حذف کنید.

۲. موارد مشترک و یکسان و هم‌پوشانی‌ها را از فهرست اصول، خارج کنید.

۳. پس از طرح یک مسئله علمی همراه با پرسش اصلی، برای فهرست اصول باقیمانده (از تمام متون)، عنوانی کلی برگزینید.

۴. اصول مذکور را بر مبنای نگاه مسئله‌محور قبلی، به‌ترتیب اولویت‌بندی کرده و شماره‌گذاری کنید.

۵. هر اصلی را، مستدل (دلیل عقلی) یا مستند (دلیل نقلی) کنید.



«تأسیس اصل» به مثابه روش مطالعه انتقادی؛ گزارش موردی

۶. هر اصلی را، در اندازه یک پاراگراف همرا با ادله، توضیح داده و تبیین کنید.
۷. یک چکیده و نتیجه‌گیری به نوشتار خود بیافزایید.
۸. منابع مورد استفاده را در پایان نوشته خود اضافه کنید.

۲-۴. مرحله چهارم: تأسیس اصول ترکیبی به همراه ارائه تحلیل

مرحله پایانی، مرحله‌ای است که پژوهشگران ضمن رسیدن به نقطه‌نهایی روش «تأسیس اصل»، نتیجه کار خود را می‌بینند و با حرکت از سطح کل به جزء، در این مرحله از سطح جزء به کل می‌رسند. بدین ترتیب، روش، خود را در نمایی کلی نشان می‌دهد. به عبارتی دیگر با پایان حرکت عقلی استقرائی (که از جزء به کل بود)، مرحله چهارم، نماد و نمود پایان حرکت عقلی قیاسی (که از کل به جزء است)، رخ خواهد داد. «سیر از جزئی به کلی را منطقیین استقراء می‌خوانند و سیر از کلی به جزئی در اصطلاح منطقیین و فلاسفه، قیاس خوانده می‌شود». (مطهری، ۱۳۸۷: ۲۳)

تفاوت در نتایج کار پژوهشگران، طبیعی است؛ زیرا به‌فراخور دقت یا تکمیل و یا نحوه به‌کار بستن الگوی پیش‌یاد، با نتایج متفاوتی روبرو می‌شویم. پژوهشگران فوق در مرحله پایانی پژوهش، نتیجه کار خود را بدین شکل ارائه دادند؛ برای جلوگیری از طولانی شدن این مقاله، بخش‌هایی از نوشته‌های مذکور حذف شده و قسمت‌های اصلی آنها گزارش می‌شود:

پژوهشگر ۱:

نسبت تحلیل با روش تاریخی

کسب معرفت در حوزه علوم انسانی و اجتماعی، وابستگی عمیقی با روش دارد. بدون روش آنچه به‌دست می‌آید نه معرفت علمی بلکه سویه‌هایی از توصیف و گاه اطلاعات پراکنده‌ای است که به دانش منجر نمی‌شود. یکی از روش‌های بنیادینی که می‌تواند وضع پژوهش را در کشور ما تا حدودی بهبود بخشد، روش تاریخی است. روش تاریخی اگر چه در شکل اولیه، عمری بسیار طولانی در سنت علمی جوامع، به‌ویژه جوامع اسلامی دارد، اما قراردادن تحلیل در کنار تاریخ می‌تواند برای تحقیقات علمی در حوزه علوم انسانی کشورمان راه‌گشا باشد.



«روش تاریخ تحلیلی» ابعاد دیگری از سنت روش تاریخی را نشان می‌دهد که می‌تواند تولید دانش منجر به شود. اما پیش از هر چیز، روش تاریخی بر پذیرش یک اصل اساسی علمی قائم است؛ یعنی التفات به «اصل علیت»، نقطه آغاز روش تاریخی است؛ زیرا بدون علیت، به احتمال زیاد، علم آغاز نمی‌شود و معرفتی شکل نمی‌گیرد. «روش‌شناسی تاریخی مبتنی بر پذیرش اصل علیت است». (حسینی، ۱۳۷۹: ۷۹) اما روش تاریخی در معنای موسع آن، به واسطه توجه به اصل علیت باید بکوشد تا ارتباط میان رخدادها را نشان دهد. پیدا کردن ارتباطها و کشف روابط علی و معلولی در آنها می‌تواند روش تاریخی را قوام و غنای بیشتری دهد و به معرفت علمی عمیق رهنمون سازد. اساساً می‌توان گفت که بدون تکمیل و وصل نقاط تاریخی در روش تاریخی، محقق چیزی به دست نیاورده است که بتوان نام آن را علم گذاشت. «روش تاریخی، نشان دادن ارتباط میان حوادث تاریخی در راه رسیدن به یک هدف و محصول معین است». (همان: ۸۱) روش تاریخی یک کل تفکیک‌ناپذیر نیست، بلکه به دور روش تاریخ نقلی و تاریخ تحلیلی قابل تقسیم است. اگرچه حرکت به سوی روش تاریخ تحلیلی برای علوم انسانی کشور لازم به نظر می‌رسد و تاکنون نیز تلاش‌هایی در این زمینه صورت گرفته، اما آنچه از سوابق علمی و نگاه‌های گذشتگان مشهود است، حکایت‌گر سیطره و غلبه تام و تمام روش تاریخ نقلی است. قصد نگارنده، تخفیف و تقلیل تاریخ نقلی نیست، چه آنکه بدون روش تاریخ نقلی هیچ پیمایشی در راستای کاربرد روش تاریخ تحلیلی میسر نخواهد بود. «تاریخ نقلی در روش، مقدم بر تاریخ تحلیلی است». (همان: ۱۸۵). از سوی دیگر، تحلیل در روش تاریخی، امری انتزاعی و معلق نیست، بلکه چنانچه گفته شد، به تاریخ نقلی وابستگی دارد.

افزون این وابستگی، روش تاریخ تحلیلی را نمی‌توان از منطق و فلسفه جدا دانست. منطق و فلسفه، زمینه‌ساز ظهور تحلیل در روش تاریخی هستند. محقق با تفکر منطقی و فلسفی وارد میدان تحلیل می‌شود و داده‌های نقلی را به هم متصل کرده و به علت‌یابی می‌پردازد. بدون فلسفه و منطق تحلیل‌ها خصلتی ذوقی و شخصی داشته و پایه‌های محکم عقلانی پیدا نمی‌کند. «روش تاریخ تحلیلی پیوند اساسی با منطق و فلسفه دارد». (همان: ۸۱) امر دیگری که روش تاریخ تحلیلی را به سرانجام مطلوب و علمی‌اش می‌رساند، اتخاذ روش کل‌گرایانه است. تحلیل رخ نمی‌دهد مگر اینکه محقق با دقت در جزئیات مختلف، نظری به «کل» نیز داشته باشد. تاریخ تحلیلی براساس



روش «تک‌نگاری» پیش‌نمی‌رود بلکه مبتنی بر روش «کل‌گرایانه» است» (حسینی، ۱۳۷۹: ۸۱)

پژوهشگر ۲:

بایسته‌های روش‌شناسی مطالعه سیره پیامبر ﷺ از منظر فلسفه تاریخ

تاریخ، منبع تجربیات انسانی است که تفسیر، تأویل و تحلیل عقلانی حوادث آن، می‌تواند راهگشای مسائل امروز و طرح سودمند برای آینده باشد. قرائت‌های مختلف از چیستی، چرایی و چگونگی نقش تاریخ در زندگی امروز و حتی آینده انسان وجود دارد. اما آنچه مسلم است ریشه داشتن مسائل و مشکلات و راه‌حل‌ها و الگوهای زمان حال و آینده در تجربیات گذشته می‌باشد. به‌همین دلیل بازخوانی انتقادی روایت‌های گذشته را می‌توان فلسفه تاریخ دانست؛ زیرا «فلسفه تاریخ مطالعه ذات تاریخ و روندهای تاریخی است». (حسینی، ۱۳۷۹: ۷۵) نکته مهم در مورد اهمیت فلسفه تاریخ آن است که نمی‌توان از یک قرائت و روش خاص در مورد فلسفه تاریخ سخن گفت؛ هر فرهنگ و اجتماعی فلسفه خاص تاریخی خود مانند فلسفه تاریخ اسلام، غرب، شرق و غیره را دارد.

هر نوع تجربه تاریخی، نوع فلسفه خاص را تداعی می‌کند که با تجربه دیگر اقوام، تفاوت شکلی و ماهوی دارد. از جمله تجربیات تاریخی که در زندگی جمعی مسلمانان نقشی به‌سزا دارد و بنیان فلسفه تاریخ ایشان را برمی‌سازد، سیره پیامبر ﷺ است. مطالعه تجربه تاریخی مسلمانان نشان می‌دهد که سیره پیامبر ﷺ دال مرکزی هر نوع تفکر و تصمیم‌گیری بوده است. در واقع متفکران مسلمان با ارجاع به سیره، نشان داده‌اند که پیش از ظهور اسلام، معنای خاصی از زندگی جمعی دینی را نمی‌توان متصور شد و بعد از آن باید بر اساس این الگورفتار کرد (سعید، ۱۳۷۹: ۱۱) بنابراین می‌توان گفت «تحلیل ابعاد زندگی پیامبر ﷺ رهنمون اصولی است که می‌تواند راهکارهای عملی زندگی امروز را فراهم آورد» (همان: ۷۸)؛ زیرا سیره پیامبر ﷺ چیستی، چگونگی و چرایی، فلسفه زندگی فردی و جمعی مسلمانان را مشخص کرده است.

مسئله‌ای که در مورد فهم فلسفه تاریخی سیره پیامبر ﷺ مطرح می‌شود، «کافی نبودن نصوص نقلی و لزوم تحلیل تاریخی از متون، گذر از نقل (است که می‌تواند) رمز سودمندی تاریخ اسلام برای مسلمانان در زمان حال و



آینده باشد. (سعید، ۱۳۷۹: ۱۱۳) فلسفه تاریخ مسلمانان بر بنیاد دو نوع تاریخ استوار است؛ تاریخ نقلی که بیان روایی حوادث گذشته و تاریخ تحلیلی که مطالعه چگونگی رخداد این حوادث است. در اینجا مسئله‌ای که در رابطه با فلسفه تاریخ سیره پیامبر ﷺ پدید می‌آید، چگونگی تفسیر رخداد حوادث و ابزار تحلیل آن است. آنچه در ظاهر تاریخ اسلام از سیره پیامبر به نظر می‌رسد، قرائت ساده‌انگارانه و البته متصلب است که سیره آن حضرت را امری ماورایی و انتزاعی به تصویر کشیده که تنها راه شناخت آن اعتماد بدون چون و چرا به گونه‌ای خاص از روایت‌های نقلی و طرد هر نوع تحلیل و تبیین است. چگونه می‌توان از این بن‌بست فکری خارج شد و فهم دقیق‌تری از فلسفه تاریخ و حدث آفرین سیره پیامبر ﷺ به دست آورد؟

مروری بر مطالعات انجام شده در زمینه سیره پیامبر ﷺ نشان می‌دهد که بیشتر بر سبقه روایی، نقلی و گاه تفسیر به‌رای تأکید دارند (همان: ۱۵) دلیل این امر را باید در قدسیت بخشیدن به سیره در طول تاریخ تفکر و سیاست‌ورزی اسلام دانست؛ زیرا بعد از وفات رسول اکرم چگونگی تفسیر سیره پیامبر ﷺ نسبت مستقیم با مشروعیت حاکمیت وقت داشته است. (همان: ۶۸)

همان‌گونه که پیشتر گفته شد، معنا و مفهوم فلسفه تاریخ بر دو بنیان نقل و تحلیل استوار است. اما آنچه در ظاهر امر به نظر می‌رسد، مشروعیت متصلب و همیشگی تاریخ نقلی است؛ زیرا «تاریخ نقلی به دلیل فراهم آوردن مقدمات اسنادی، مقدم بر تاریخ تحلیلی است». (حسینی، ۱۳۷۹: ۸۹) داده‌های اسنادی و روایی که توسط تاریخ‌نقلی فراهم می‌آید مهم‌ترین و شاید تنها منبع فلسفی تاریخ است که چگونگی، چرایی و چیستی حوادث و رویدادهای تاریخی را مشخص می‌کند. به‌همین دلیل شاید بتوان گفت تاریخ‌نقلی علم درجه اول نسبت به تاریخ تحلیلی باشد. اما از آنجا که نقل حوادث به عوامل مختلف بستگی دارد، می‌توان از انحراف در تاریخ‌نگاری نقلی هم چون تاریخ سیره پیامبر ﷺ صحبت کرد. در اینجا است که تاریخ تحلیلی اهمیت خود را باز می‌یابد.

آنچه در مورد نسبت تاریخ نقلی و تحلیلی با یکدیگر و با فلسفه تاریخ از اهمیت دوچندانی برخوردار است، این مهم است که «ارائه نظریه تاریخی (فلسفه تاریخ)، نیازمند سازواری و انسجام (بین روایت‌های نقلی و تحلیلی) است.» (همان، ۱۳۷۹: ۱۳۲)؛ زیرا فلسفه تاریخ بر قوانین عام تکامل ملت‌ها ناظر است و این مهم را



برمی‌سازد که تاریخ تحلیلی، تفسیر تاریخ برای بهره‌برداری و تربیت نسل کنونی و آتی است. (حسینی، ۱۳۷۹: ص ۷۴) بنابراین می‌توان گفت فلسفه تاریخی سیره پیامبر ﷺ الگویی روایی، تحلیلی از چگونگی رفتار و عملکرد آن حضرت در طول زندگی و رسالت است که بنیان تاریخ فکری، رفتاری و اخلاقی مسلمانان را فراهم می‌آورد. اما چگونه رسیدن به فهم زمان‌مند-مکان‌مند از سیره پیامبر ﷺ که وحدت‌آفرین باشد، خود مسئله‌ای است که شاید از تحلیل تاریخ نقلی سیره پیامبر ﷺ ناممکن‌تر باشد.

مطالعه رویکرد جامع فکری و اصحاب دانش بعد از وفات پیامبر ﷺ تا کنون نسبت به دو مؤلفه وحدت و سیره آن حضرت، نشان می‌دهد که چگونگی خلق وحدت، خود، عامل افتراق میان مسلمانان بوده است. به همین دلیل مشاهده می‌شود که «انحراف در تاریخ‌نگاری زندگی پیامبر ﷺ متأثر از عوامل بیرونی، درونی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی است». (همان: ۹۵) بررسی سنت تاریخ‌نگاری نقلی و حتی تحلیلی زندگی پیامبر نشان می‌دهد آن قرائتی که موافق نظر قدرت حاکم بوده همواره به‌عنوان قرائت وحدت‌آفرین شناخته شده است که به دلیل محدودیت در تولید معنا همواره خود عامل تفرقه میان مسلمانان بوده است. به زبان ساده‌تر، تولید قرائت وحدت‌آفرین، نمی‌تواند راه‌گشای ایده فهم مشترک از سیره پیامبر ﷺ گردد. بلکه برای فهم سیره آن حضرت باید اصل تساهل و مدارای فکری و مذهبی را در مورد فهم زندگی آن حضرت دنبال نمود. علت این مهم آن است که «تحلیل تاریخی جامع از زندگی نامه پیامبر ﷺ، به دانش سیاسی و جامعه‌شناسی نیازمند است». (همان: ۱۲۵)

برای فهم چستی فلسفه تاریخی سیره پیامبر ﷺ و رسیدن به اصل تساهل و مدارا در این زمینه، لازم است مورخ و البته مخاطب او سه مؤلفه رخداد تاریخی، زمان و مکان را در نظر بگیرند. دلیل این امر آن است که «رویدادهای تاریخی عینیت تام ندارد، بلکه مورخ باید درک زمانی و مکانی از وقایع تاریخی داشته و سپس به آن پردازد». (همان: ۸۵) عینیت تاریخی نداشتن حوادث، موجب می‌شود مورخ برای فهم رخداد تاریخی به جای علت‌یابی تجربی و یا پذیرفتن روایت رسمی، معنا را براساس شرایط زمان و مکان تفسیر کند. به همین دلیل گفته شده برای «تحلیل تاریخی سیره نبوی باید به حکمت‌یابی به جای علت‌یابی توجه کرد». (همان: ۱۱۵) ناگزیر مورخ و مخاطب او برای فهم فلسفه وحدت در سیره پیامبر اکرم ﷺ باید از روش‌شناسی متناسب با زمینه اجتماعی و



فرهنگی آن در سه مقطع زمانی گذشته، حال و آینده و موقعیت مکانی ظهور اسلام و موقعیتی که مورخ در آن قرار دارد، استفاده کند.

در روش تاریخی جامع‌نگر که هم بر نقل روایات و هم فهم عقلانی و تحلیلی تأکید دارد، «کار بست سه مؤلفه نقل، عقل و نقد، و «تحلیل» از اهمیت زیادی برخوردار است. در این روش ابتدا مورخ سنت سیره‌نویسی مسلمانان را با عینک نقد مطالعه می‌کند. به شناسایی عوامل «درونی اختلافات در تاریخ اسلام که همان «روش پریشان و پراکنده‌گویی در موضوعات است» (همان: ۹۶) می‌پردازد و سپس روش کار خود را انتخاب می‌کند.

رویکرد انتقادی به تاریخ نقلی موجب می‌شود مورخ ابتدا «احراز صحت گزارش اخبار و وقایع را که شرط ضروری تاریخ علمی است» (همان: ۱۰۸)، فراهم آورد، سپس با یک روش «تحلیل جامع‌نگر که به باروری نظریه‌پردازی در تاریخ اسلام و سیره نبوی می‌انجامد»، (همان: ۱۳۸) نگرش فلسفی خود به زندگی نامه پیامبر ﷺ و به‌ویژه اصل وحدت در آن را انتخاب کند. در صورتی که مورخ یا محقق نگرش فلسفی جامع‌نگر که جامع داده‌های نقلی، فرضیه‌سازی عقلانی و تجربی و نتیجه‌گیری تحلیلی است، به زندگی پیامبر ﷺ داشته باشد، دیگر در پی یک قرائت خاص که بتواند همه جریان‌های تاریخی و فکری را ذیل آن قرار دهد، نخواهد بود، بلکه معیار او تطبیق فهم سیره با حکمت‌های قرآنی قرار می‌گیرد.

در روش قرآنی فهم تاریخ که البته بر بنیان فلسفه تاریخ الهیات ابراهیمی بنا شده است، «ترکیبی از شیوه نقلی و تحلیلی» (همان: ۸۸) برای فهم فلسفی تاریخ اسلام فراهم می‌آید. اگر بر این مبنا تاریخ اسلام اعم از تاریخ قرآن و سیره پیامبر ﷺ مطالعه شود، مشخص می‌گردد که در فلسفه تاریخ اسلام «برای تحلیل سیره نبوی و وحی، حکمت‌یابی ممکن و علت‌یابی کامل، ناممکن می‌شود». (همان: ۱۱۵) نتیجه این رویکرد باعث می‌شود فهم وحدت و تفسیر آن در زندگی نامه پیامبر ﷺ به‌عنوان علت تفرقه و نزاع شناسایی نشود، بلکه وحدت امر مشترکی است که تفاوت بین مسلمان و غیرمسلمان را در این زمینه مشخص می‌سازد. به زبان ساده‌تر، نزاع و تفرقه بر سر چگونگی فهم سیره پیامبر ﷺ و عمل بر اساس آن، جای خود را به الگوبرداری از لحظه لحظه زندگی آن حضرت، نوع تصمیم‌گیری، بیان وحی و فهم قرآن می‌دهد.

پژوهشگر ۳:

تبیین نسبت نقل، نقد، و تحلیل در روش پژوهش تاریخی

۱. **تسلسل روشی:** از آنجا که پژوهش جستجوی روش‌مند با فرایندی تجزیه و تحلیلی جهت کشف یا مرزافکنی دروازه‌های دانش است، ناگزیر هر روش پژوهشی جهت نیل به هدف خود باید الگویی روشمند، عقلانی و کاربردی داشته باشد. در این خصوص فرایند روش تاریخی، کاربست سه مؤلفه نقل، نقد، و تحلیل است؛ زیرا امکان تحلیل جامع در مطالعه تاریخ با نگرش جامع و کلی حاصل می‌شود (حسینی، ۱۳۷۹: ۷۳-۱۳۸)، یعنی براین اساس، روش تاریخی یک دیالکتیک پیوسته میان نقل و نقد و تحلیل است. نقل، مقام روایت‌گری است که داده‌های اولیه را تأمین می‌کند؛ نقد، مقام بررسی صحت و سقم داده‌ها و کشف زاویه فلسفه تاریخ مورخ و جبران‌کننده خلاء منابع است و تحلیل، مقام استخراج قواعد با نظر به زمینه‌های وقوع رویداد و در همبستگی با اندوخته‌های علوم دیگر است.

۲. **پیوستگی تاریخ‌نقلی و تحلیلی:** روش تاریخی مانند هر روش دیگری در قلمرو پژوهش، نیازمند «سازواری» و «انسجام» است، به این معنی که دچار تناقض‌های درونی نبوده و میان مفاهیم درونی آن پیوندهای چندگانه برقرار باشد (همان: ۱۳۲) از این جهت باید گفت کاربست روش تاریخی بدون توجه به تاریخ‌نقلی ممکن نیست. در یک روش تاریخی، نقطه شروع با تاریخ‌نقلی و ادامه کار با تاریخ‌تحلیلی است. «تاریخ‌نقلی از جهت متدیک بر تاریخ‌تحلیلی تقدم دارد»؛ (همان: ۸۵) زیرا تحلیل درست تاریخی، به نقل راستین و روش معقول وابسته است. از این نظر، «تاریخ‌تحلیلی وابسته به تاریخ‌نقلی است، اما تاریخ‌نقلی، خود، متأثر از تاریخ‌تحلیلی است». (همان: ۸۱) در این مقام، دیدگاه فلسفه تاریخ یک مورخ بر صورت‌بندی روایت او از تاریخ اثرگذار است.

۳. **نقادی متون:** اگر پایه شروع روش تاریخی با تاریخ‌نقلی باشد از آنجاکه رویدادهای تاریخی عینیت تام ندارد و گذشته تاریخی تکرارشدنی نیست و پژوهشگر خواه ناخواه با معیارهای جامعه زمان خود با گذشته مواجه می‌شود؛ «پس ناگزیر باید یک درک زمانی و مکانی از وقایع داشته و سپس به بیان آن پردازد»؛ (حسینی، ۱۳۷۹:



۸۴) یعنی برای تحلیل تاریخی باید به میزان ممکن به چارچوب‌های عصر پدیده‌ها نزدیک شد، بنابراین تحلیل‌گر متون تاریخی ضرورتاً باید متون را نقادی کند. اصل همراهی نقل و نقد، جبران‌کننده کمبودها و حل‌کننده دشواری‌های روش پژوهش تاریخی است. (همان، ۱۳۷۹: ص ۱۰۸) اما نقادی متون جز با سنجش روایت‌های تاریخی با معیارهای عقلانی امکان ندارد؛ زیرا کاربست قواعد و اصول تحلیل، مرز میان ذهن‌گرایی ناخودآگاه با غرض‌ورزی‌های شخصی در تحلیل تاریخی و کل روش‌های علمی است. نتیجه آنکه می‌توان گفت که اصل اساسی تحلیل تاریخی بررسی منقولات از طریق نقد روش‌مند است و چون پذیرش یک واقعیت تاریخی تنها با تحلیل عقلی ممکن است، پس نقادی عقلانی، محور اصلی و پاشنه آشیل پژوهش‌های تاریخی است. بدون نقادی نه راهی به جایگاه روایت نقلی در سلسله وقایع زمانی خود هست نه گذری به تحلیل عقلانی.

۴. تحلیل متون و روایت‌ها: از آنجا که هر روش تحلیلی باید هماهنگ با موضوع مورد سنجش خود باشد، «روش‌شناسی تاریخی مبتنی بر پذیرش اصل علیت است، همان‌گونه که ابن‌خلدون نیز شناخت تاریخی را مستلزم دنبال کردن علت‌های اجتماعی توسط محقق می‌داند»؛ (ساروخانی، ۱۳۸۸: ۲۰۳) زیرا عوامل عینی و ذهنی تاریخ چنان به هم پیوسته‌اند که می‌توان آنها را وجود دوگانه امری یگانه شمرد. بنابراین در تحلیل تاریخی، حرکت براساس تسلسل وقایع، لازم است. در چارچوب روش تاریخی، تشکیل سلسله‌ای از قضایا و حرکت استدلالی از قضیه‌ای به قضیه دیگر ضروری است. براین اساس باید پذیرفت که «اسناد و اطلاعات پژوهش شده، تمام حقیقت تاریخی را نمایان نمی‌کنند، بلکه محتاج تحلیل و نظم‌دادن آنها خواهیم بود و هر رویداد تاریخی در ارتباط با دیگر رویدادها قابل فهم است» (همان، ۱۳۸۸: ۱۱۸) برای این منظور «علل و عوامل یک رخداد تاریخی برای فهم بهتر، ابتدا باید دسته‌بندی شوند و رخدادهای اصلی و فرعی متعین شوند» (همان، ۱۳۸۸: ۱۱۹) این تقسیم‌بندی و سلسله‌وار دیدن رویدادها، کاربرد اصل علیت و اثبات فرضیه‌ها در روش تاریخی را تسهیل خواهد کرد و راهکاری عملی برای استخراج قواعد عام است. «فرایند تحلیل روش تاریخی، برگرفته از سه فراز محوری است: اول، تبیین و ارائه (نقلی) رویدادهای تاریخی، دوم، ایجاد دسته‌بندی و تقدم و تأخر بین وقایع و سپس فرجام‌شناسی و جمع‌بندی». (حسینی، ۱۳۷۹: ۱۲۵)



۵. رویکرد کل‌گرایانه: تاریخ‌تحلیلی بر اساس روش «تک‌نگاری» پیش‌نمی‌رود، بلکه مبتنی بر

روش «کل‌گرایانه» است (همان، ۱۳۷۹: ۷۹) یعنی تاریخ‌تحلیلی از یک طرف باید پیش‌زمینه‌ها و پیامدهای پسین یک رویداد را بررسی کند و ضرورت مطالعه تحلیل‌های پیشین موجب عمیق‌ترشدن معرفت پسینی می‌شود. از طرف دیگر تحلیل تاریخی بدون توجه به دیدگاه‌های گوناگون امکان موفقیت ندارد. بنابراین در تحلیل رویدادهای تاریخی باید از اندوخته‌های علوم دیگر استفاده کنیم. براین اساس، امکان موفقیت روش تاریخی بدون نگاه به علوم اجتماعی و سیاسی و فلسفی محل تردید است. این رویکرد کل‌گرایانه، به هدف روش تاریخی (یعنی نشان دادن راهکارهایی عملی برای جامعه کنونی ما) یاری خواهد رساند و به استخراج قواعد کلی در تحلیل رویدادهای اجتماعی خواهد انجامید.



نتیجه گیری

با مرور به رویکرد فوق و مراحل چهارگانه روش تأسیس اصل و همچنین گزارش متون پیش‌یاد، می‌توان بر چند دستاورد مهم این مقاله تأکید کرد:

۱. این روش، امکان فهم دقیق‌تری از متون علمی را در اختیار پژوهشگران عرصه علوم انسانی قرار می‌دهد.
۲. خوانش مسئله‌محور از ویژگی‌ها و تأکیدات این روش به‌شمار آمده و به‌همین دلیل، از آسیب نگاه‌های متشتت و موضوع‌محور دور است.
۳. امکان خلاقیت مفهومی از بین نمی‌رود و پژوهشگر خلاق می‌تواند به بازپروری و نوسازی متن از نگاه خود مبادرت ورزد.
۴. با این روش می‌توان نظم منطقی یک متن علمی را بررسی نمود و سازواری یا ناهماهنگی گزاره‌های آن را ارزیابی کرد.
۵. امکان نگاه از زوایای گوناگون به متون علمی، سبب فراهم آمدن نگاه متکثر و زمینه‌سازی تحلیل جامع خواهد شد.
۶. تمرین برداشت نظام‌مند، فهم نظام‌مند، نقد نظام‌مند و هرآینه ارائه نظام‌مند از یک مسئله علمی؛ این امکان را برای پژوهشگر فراهم می‌سازد که «امر پژوهشگری» را با «ضرورت نظام‌مندی» هم‌سان و ملازم بداند.
۷. به‌دلیل استفاده از مدل فیضان فکری، امکان خلاقیت ذهنی به‌چشم می‌آید.
۸. استفاده از الگوی فرآیند‌محور چرخشی و غیربسیط؛ زیرا پژوهشگر قادر است دوباره و چندباره مسیر رفت و برگشتی روش تأسیس اصل را تکرار نموده و تا دستیابی به نتیجه مطلوب پیش رود.
۹. جامعه آماری و تعداد مشارکت‌کنندگان در این روش به هیچ‌روی، محدود نیست و سامانه فوق این قابلیت را دارد که به هر تعداد مورد نیاز از پژوهشگران بهره‌برده و به این وسیله مواد اطلاعاتی ورودی دستگاه را به اشباع برساند.
۱۰. پیوند دادن و ضرب متون و منابع موجود در نیازهای امروز جامعه؛ زیرا پژوهشگر ملزم است همه اصول مستخرج را در ذیل یک مسئله نوین امروزی قرار دهد.



۱۱. تمرین کار پژوهشگری با اقامه دلیل به وسیله مستدل‌سازی یا مستندسازی گزاره‌های علمی و پرهیز از طرح یا دفاع از گزاره‌های فاقد دلیل.
۱۲. امکان تجزیه یک متن علمی برای نقد و بررسی آن و سپس زمینه‌سازی جهت پرداخت یک کل نوآورانه.
۱۳. این روش می‌تواند، نقد علمی متون پژوهشی و دانشگاهی را نظام‌مند سازد و با خروج از ورطه و فضای نامتناهی سلايق و ذوق‌ها، آنها را به چارچوب و دایره مشخص علمی بکشد.
۱۴. با کاربست این روش و با توجه به ویژگی‌ها و تعریف اصل، می‌توان به مرزهای روشن‌تر و دقیق‌تری از متن توصیفی با متن تحلیلی دست یافت و درک صحیح‌تر و جامع‌تری از آسیب توصیف‌گرایی پژوهش‌ها در قلمرو حوزه علوم انسانی داشت.
۱۵. نقد در مسیر درست خود موجد افق‌گشایی علمی است. حرکت رفت و برگشتی از کلیات به جزئیات و از جزئیات به کلیات در این روش، می‌تواند ذهن مخاطب و ناقد را به سوی افق‌گشایی رهنمون کند.
۱۶. ضعف تفکر انتقادی و ذهن نقاد در حوزه علوم انسانی و اجتماعی امروز کشور انکارناپذیر است. این روش می‌تواند به رفع این ضعف علمی-پژوهشی یاری رساند.
۱۷. به‌کارگیری روش «تأسیس اصل» عمق راهبردی، اتصال معرفت‌شناسی به روش‌شناسی را به گونه‌ای عینی به کارورزان پژوهشی نشان می‌دهد.
۱۸. بهره‌گیری از روش «تأسیس اصل» موجب تمرکز عقلانی در عبارات و گزاره‌ها و ارتباط منطقی آن با مبانی معرفتی و روشی موضوع‌ها و عنوان‌های پژوهشگران می‌شود و بدین وسیله از حشونویسی در آثار علمی-پژوهشی کاسته خواهد شد.



سال هفتم، شماره سیزدهم، بهار و تابستان ۱۴۰۱

پی‌نوشت‌ها

۱. بدین وسیله از همه افرادی که در طرح اصلی مشارکت داشتند، تشکر و قدردانی می‌شود و به‌ویژه آقایان نعت‌الله مظفرپور (پژوهشگر ۱)، مصطفی رضایی (پژوهشگر ۲)، و رضا خدابنده‌لو (پژوهشگر ۳).
۲. صفحات ۷۳ تا ۱۵۴ کتاب پیامبر وحدت، به‌عنوان نمونه مطالعاتی برای پژوهشگران برگزیده شد.



منابع و مآخذ

۱. ارشاد، فرهنگ (۱۳۹۳)، «پیوندهای تفکر علمی با اندیشه نقد؛ ضرورت رواج نقد در پویایی و توسعه علم»، ماهنامه نقد کتاب علوم اجتماعی، شماره ۲، ص ۴۳-۵۲.
۲. بشیریه، حسین (۱۳۹۲)، اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم؛ لیبرالیسم و محافظه‌کاری، چاپ چهاردهم، تهران: نی.
۳. بابی، سعید (۱۳۷۹)، هراس‌بنیادین: اروپامداری و ظهور اسلام‌گرایی، ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۴. پوپر، کارل (۱۳۸۹)، اسطوره چارچوب؛ در دفاع از علم و عقلانیت، تهران: طرح‌نو.
۵. تیلر، ای (۱۳۹۱)، سقراط، ترجمه مهدی کهندانی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۶. حسینی، سیدحسین (۱۳۷۹)، پیامبر وحدت، تهران: مؤسسه انتشارات اطلاعات.
۷. حسینی، سیدحسین (۱۳۹۷)، «تحلیل الگوی مفهوم نقد علمی». دو فصلنامه پژوهش‌های عقلی نوین، شماره ۴، ص ۹۷-۱۱۷.
۸. حسینی، سیدحسین (۱۳۹۹)، روش، مسئله، نقد، تهران: نقد فرهنگ.
۹. ساروخانی، باقر (۱۳۸۸)، روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، چاپ دهم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۰. سلطانی، سیدعلی اصغر (۱۳۹۲)، قدرت، گفتمان و زبان، چاپ چهارم، تهران: نی.
۱۱. شارون، جوئل (۱۳۸۵)، ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ پنجم، تهران: نی.
۱۲. قادری، حاتم (۱۳۹۲)، اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، چاپ چهاردهم، تهران: سازمان سمت.
۱۳. قزلسفلی، محمدتقی (۱۳۸۶)، «سقراط و فلسفه سیاسی معاصر»، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی. دوره ۹، شماره ۲۳، ص ۱۷۵-۲۰۰.
۱۴. کاپلستون، فردریک (۱۳۸۷)، تاریخ فلسفه: از ولف تا کانت، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۵. کهون، لارنس (۱۳۸۵)، از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نی.
۱۶. مردیها، مرتضی (۱۳۸۵)، مبانی نقد فکر سیاسی، تهران: نی.
۱۷. مطهری، مرتضی (۱۳۸۷)، آشنایی با کلیات علوم اسلامی، جلد اول، چاپ چهارم، تهران: صدرا.
۱۸. معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۹۴)، روش‌شناسی نظریه‌های جدید در سیاست، چاپ پنجم، تهران: دانشگاه تهران.
۱۹. هوف، گراهام (۱۳۶۵)، گفتاری درباره نقد، ترجمه نسرین پروینی، تهران: امیرکبیر.